

سیاست نفی مدارا در امور کیفری؛ عوام‌گرا یا اخلاق‌مند؟

شیرین شیعه‌زاده،^۱ حسین میرمحمدصادقی،^۲ عباس شیخ‌الاسلامی،^۳
حمیدرضا میرزاجانی^۴

چکیده

در میان نظریات ارائه شده در توجیه مجازات، نظریه استحقاق مجرم تنها نظریه‌ای است که می‌توان برای آن، مبنای غریزی قائل شد. سیستم شهودی عاطفی ذهن انسان که خارج از منطق آگاهانه عمل می‌کند، همواره مجازات افراد خطاکار را مطالبه می‌نماید. مجازات‌های سودگرایانه، اگرچه بر مبنای گفتمان‌های اجتماعی و احترام به آزادی‌های فردی، جایگاه وسیعی در سیاست‌گذاری کیفری به دست آوردند، اما در دهه‌های اخیر رویکردهای نفی مدارا در نظام کیفری کشورها و طرح تئوری‌هایی مانند «هویج و چماق» که در دولت‌هایی موسوم به دولت رفاه ظهور نمود، جایگاه این سیاست‌گذاری را متزلزل کرد. دلایل روان‌شناختی، جرم‌شناختی و جامعه‌شناختی، اگر به طور قطع لزوم ناخوشایندی مجازات را اثبات نمایند، لااقل آن را از یک رویکرد عوام‌گرای صرف خارج کرده و در قالب یک گفتمان علمی مطرح می‌نمایند. نادیده‌انگاری استحقاق مجرم به ویژه در مجازات‌هایی که به حال متهم مناسب‌تر است، منجر به تعارض میان سیاست‌گذاری کیفری و مطالبه عمومی می‌شود و آرمان‌نهایی کاهش جرم را محقق نمی‌کند؛ لذا به کارگیری نهادهایی مانند زندان اصلاحی، جایگزین‌های حبس و مؤلفه‌های سقوط مجازات در متن قانون و آراء قضایی باید با مذاقه فراوان و مشارکت بزه‌دیده صورت پذیرد.

واژگان کلیدی: استحقاق، بازتولید اخلاقی، سقوط مجازات، ناامنی، دولت رفاه،

نظریه «هویج و چماق».

۱. دانشجوی دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران.
dr.shirinshieh-zadeh@yahoo.com
۲. استاد حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)
drsadeghi128@yahoo.com
۳. دانشیار گروه حقوق دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران.
dr.sheikhholeslami@gmail.com
۴. استادیار گروه حقوق دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران.
mirzajani.hamid-reza@hotmail.fr

درآمد

در اواسط قرن بیستم و در پی غلبه گفتمان اصلاح و درمان، چنین تصور می‌شد که سزاگرایی به طور کلی جایگاه خویش را در میان نظریه‌های مرتبط با توجیه کیفر از دست داده و به اندیشه‌ای کاملاً متروک مبدل گردیده است (Cragg, 1990: 2) به نقل از: جوان جعفری، ۱۳۹۴: ۸۷). با این وجود پس از مدتی، بازگشت به این اندیشه توسط فلاسفه و جرم‌شناسان مورد حمایت قرار گرفت. جان همتون^۱، جامعه‌شناس، بر این عقیده است: «در چند سال گذشته من در میان کسانی قرار داشتم که سزاگرایی را به عنوان اندیشه‌ای که دست کمی از انتقام‌جویی ندارد محکوم می‌کردم؛ زیرا به نظر من تنها جایگزین نظریه بازدارندگی و ارعاب، اندیشه آموزش اخلاقی کیفر بود، اما طی چند سال گذشته دیدگاهم تغییر کرده است و در حال حاضر نه فقط سزاگرایی را به عنوان واکنشی متفاوت از انتقام می‌بینم، بلکه آن را به عنوان پاسخی اخلاقی و مهم نسبت به رفتار غیر اخلاقی تلقی می‌کنم» (همان‌جا). این دگرگونی فکری از یک سو ریشه در ملاحظات جرم‌شناسی و اخلاق‌گرایانه دارد و از سوی دیگر، نشأت گرفته از تغییر در ساختارهای اجتماعی و سیاسی جوامع غربی بوده است.

ذکر این نکته نیز ضروری است که فلسفه سودآوری مجازات و راهکارهای اصلاح و درمان، آن اندازه که اذهان جرم‌شناسان را متحول ساخت، متون قانونی و منویات عموم را تغییر نداد. حتی در مواردی که مجازات‌هایی با اهداف اصلاح و بازپروری مثل زندان‌های آموزشی و یا جایگزین‌های حبس وضع شد، به موازات و در کنار کیفرهایی با مبنای سزادهی قرار گرفت.

در کشوری مانند آمریکا، اگر چه از سال‌های ۱۹۹۰ به بعد حمایت از اعدام در میان مقامات دولتی کاهش یافت (Bohm, 2007: 115)، اما طبق گزارش مرکز اطلاعات اعدام^۲ در تاریخ ۲ فوریه ۲۰۲۳ تنها بیست و سه ایالت مجازات اعدام را لغو کرده و بیست و هفت ایالت همچنان در جرائم مرتبط با قتل همراه با عامل مشدد، آن را اجرا می‌نمودند. اکثریت قابل توجهی از آمریکایی‌ها بر این باورند که مجازات‌ها خیلی ملایم هستند. درصد پاسخ دهندگانی که از این دیدگاه حمایت می‌کنند در بین

1. Jan Hampton

2. Death penalty Information Center

سال‌های ۱۹۷۱ و ۱۹۹۸ از هفتاد درصد کمتر نشده و از هشتاد و پنج درصد فراتر نرفته است (جان پرت، ۱۳۹۲: ۵). دلیل این امر طبق پژوهش‌های انجام شده، آن است که بیش از نیمی از مردم تصور می‌کنند نرخ جرائم نسبت به سال قبل افزایش یافته و همیشه اوضاع بدتر از سال گذشته است و لذا خواستار مجازات‌های شدید هستند.

یکی از پرسش‌هایی که در این تحقیق در صدد یافتن پاسخ آن هستیم این است که چرا هیچ‌گاه سنت سزاگرایی در باور قانون‌گذاران و عموم مردم، رویه‌ای منسوخ نبوده است و در عصر حاضر، دلیل احیای این تفکر در باور فیلسوفان و نظریه‌پردازان کیفری چیست. بعضی از صاحب نظران، سیاست‌های تنبیهی نوین را رویکردی غیر علمی و دیدگاهی عوام‌گرایانه می‌دانند. آن‌ها معتقدند این امر در جهت جلب افکار عمومی و در راستای مطالبات آن‌ها، مقامات عدالت کیفری را برای متهم نشدن به تساهل و اغماض در برخورد با جرائم، به راهکارهای سخت‌گیرانه و عوام‌پسند سوق داده است (علی اکبری، ۱۴۰۱: ۱۲۶)، لیکن دلایل متقنی وجود دارد که ضرورت ویژگی ناخوشایند بودن مجازات را فراتر از یک سنت عامه‌پسند به اثبات می‌رساند. بررسی این موضوع، بسیاری از قوانین و احکام قضایی را از برجسب خشونت‌بار بودن رهایی داده و برخی مجازات‌های ناکارآمد را از متون قانونی کشورها حذف می‌کند. هم‌چنین ارائه توجیهی علمی در ضرورت وجود واکنش‌هایی با ویژگی سزادهی، منجر به هم‌سویی بیشتر سیاست‌گذاری کیفری با افکار عمومی و مؤثر واقع شدن آن می‌شود. بر همین اساس، مطالب این مقاله را طی دو بخش جداگانه مورد بررسی قرار داده‌ایم. در بخش اول به تفکیک، دلایل روان‌شناختی، جرم‌شناختی و جامعه‌شناختی را که زمینه ظهور رویکردهای تنبیهی را ایجاد نمودند، مطالعه نموده‌ایم و در بخش دوم پیامدهای به کارگیری آن را در سیاست‌گذاری کیفری مورد بررسی قرار داده‌ایم.

۱. مبانی فکری و عوامل ایجاد

توجه به نظریه‌های سزاگرایانه و سودگرایانه که در مورد اهداف مجازات ارائه شده‌اند نشان می‌دهد که گرچه هر یک از آن‌ها دارای مزیت‌هایی هستند، ولی نمی‌توانند به طور کامل توجیه‌کننده مجازات باشند. از این رو چاره‌ای جز پذیرش

تلفیقی آن‌ها وجود ندارد تا در عین بهره‌مند شدن از مزایا و محاسن هر یک، از معایب آن‌ها پرهیز شود (میرمحمدصادقی، ۱۴۰۱: ۴۹). در این میان نظریات ترکیبی با غلبه استحقاقی، بیشتر مقبول افکار عمومی می‌افتند. تأثیر افکار عمومی در کیفرگذاری، موضوع انتقادهای بسیاری واقع شده است. بعضی پژوهش‌گران تأکید می‌کنند که این پدیده‌ها قابلیت بسیار زیادی برای ارزیابی مبالغه‌آمیز دارند. در واقع، ترس از بزه‌کاری که در افکار عمومی تبلور می‌یابد به سختی از نظر علمی سنجش‌پذیر است. افکار عمومی ممکن است مانع بزرگی بر سر راه انسان برای مدارا کردن و تعدیل مجازات‌های شدید و خشن باشد و با هرگونه تحولات قانون‌گذاری مخالفت کند (کاشفی اسماعیل‌زاده، ۱۳۸۴: ۲۶۳)، اما در دهه‌های اخیر عوامل علمی و اخلاقی قوی در لزوم ویژگی سزاده بودن مجازات ارائه شده است؛ تا جایی که این تفکر را فراتر از یک باور عوام‌پسندانه مطرح می‌کند و ضرورت وجود آن را در قالب گفتمان‌های علمی جرم‌شناسانه به اثبات می‌رساند. در ادامه، این عوامل را در سه عنوان جداگانه شامل عوامل روان‌شناختی، جرم‌شناختی و جامعه‌شناختی بررسی می‌کنیم.

۱-۱. عوامل روان‌شناختی

گریزه انتقام یکی از استدلال‌های محکم در روند تعیین کیفر توسط انسان‌هاست. هنگامی که دو کودک در بازی‌های کودکانه خود، دچار اختلاف می‌شوند، کودکی که به حق او تجاوز شده است، بدون هیچ‌گونه تفکر در مورد سودمندی رفتار خود، اقدام به عمل متقابل می‌نماید. جرج. پی. فلچر^۱ این نوع رفتار را منطبق با خط فکری شهودی انسان می‌داند که با این فرض آغاز می‌شود که ما وقتی شر را می‌بینیم، می‌شناسیم و پاسخ درست به شر، عبارت است از زیان رساندن مطلق به بزه‌کاران به همان اندازه که آنان به بزه‌دیدگان زیان رسانده‌اند (فلچر، ۱۳۹۲: ۳۴۶).^۲

در این راستا، جرج ریتزر^۳ جامعه‌شناس آمریکایی برای اولین بار اصطلاح «مک دونالدیزه شدن» را در حقوق کیفری به کار برد. این اصطلاح، فرایندی است

1. George P. Fletcher

۲. در مورد ذهن شهودی و قدرت آن در مقایسه با منطق محاسبه‌گر رجوع کنید به Haidt, Jonathan (2006), The Happiness hypothesis, American psychological association

3. George Ritzer

که به وسیله آن، اصول حاکم بر رستوران‌های مک دونالد به سایر بخش‌های جامعه، تسری پیدا می‌کند (Ritzer, 2019: 56). این مدل مبتنی بر چهار عنصر کارایی، محاسبه پذیری، پیش‌بینی پذیری و کنترل سریع می‌باشد (شیری، ۱۴۰۰: ۲۹). عدالت تخمینی نیز در انتخاب ابزارها بیش از آن که به افراد و عواطف و روحیات توجه داشته باشد و تلاش در جهت اصلاح و تربیت ایشان را سرلوحه خود قرار دهد به چهار ویژگی مذکور نظر دارد. عدالت کیفری مک دونالدی باید با سرعت به هدف اصلی خود یعنی کنترل جرم دست یابد، این منطق در عدالت کیفری مک دونالدی، همانند نظریه پنجره‌های شکسته و سیاست تسامح صفر، نظم و قانون را به عنوان ارزش‌های ابزاری بر دیگر ایده‌ال‌های جایگزین ترجیح می‌دهد (غلامی و بابایی، ۱۳۸۹: ۱۵۴). در این مدل، دو عنصر پیش‌بینی پذیری و سرعت در کنترل، منطبق با ذهن شهودی انسان عمل می‌کند که با تکیه بر تجربیات گذشته و سرعت در واکنش، به مقابله با رفتارهای ناهنجار اقدام می‌کند.

رفتارهای تلافی‌جویانه مستقیم توسط قربانی بر اساس این الگو، قابل توجیه است. مجرم مرتکب تخلف اخلاقی شده است و باید در پاسخ به آن واکنشی نشان داد.^۱ بسیاری از جرائمی که در صحنه اتفاق می‌افتند، مانند قتل‌های بدون سبق تصمیم و یا تخریب اموال دیگران ناشی از همین تصمیم‌گیری‌های مبتنی بر سیستم شهودی انجام می‌شود (وکیلی، ۱۳۸۶: ۸۰).

همین موضوع هنگامی که مجازات با توسل به یک نیروی مافوق مطالبه می‌شود قابل مشاهده است. جایی که اشخاص دیگری غیر از بزه‌دیده (مثلاً قانون‌گذار یا قاضی)، مجرم را از طرف او مجازات می‌کنند تمایل به واکنش سریع از سوی عموم دیده می‌شود. حتی مطالعاتی که در محیط‌های طبیعی‌تر بر روی گونه‌ای از ماکاها^۲

۱. به نظر می‌رسد قانون‌گذار ایران در ماده ۶۳۰ قانون مجازات اسلامی، به ویژگی‌های ذهن شهودی انسان توجه داشته است. به ویژه این‌که با قید عبارت «علم به تمکین زن» تجربیات گذشته و ظن قبلی مرد را حائز اهمیت دانسته و با عنایت به عدم امکان هرگونه منطق تفکر، قتل مذکور در ماده را موجه می‌داند.

۲. Macaca. جانوری از خانواده دم‌درازیان و پستاندار است و یکی از گونه‌های میمون می‌باشد که در آسیا و آفریقا یافت می‌شود. میمون‌های ماکاک به عنوان میمون‌های دنیای قدیم در اکثر نقاط جهان پراکنده هستند و در حال حاضر بیست و دو گونه مختلف از آن شناسایی شده است، این گونه از میمون‌ها به لحاظ فیزیکی سیستم تکلم صوتی را دارا هستند و در آزمایش‌های زیست‌شناسی و روان‌شناسی، بسیار مورد استفاده محققان قرار می‌گیرند. این جانور گاهی به عنوان میمون برفی نیز

انجام شده است، نشان می‌دهد گونه‌های نر قوی‌تری پیدا شده‌اند که به عنوان ثالث در درگیری بین دو موجود دیگر دخالت می‌کنند (Prooijen, 2018) و این امر، وجود غریزه واکنش‌خواهی را از لحاظ روان‌شناختی در انسان ثابت می‌کند.^۱

۲-۱. عوامل جرم‌شناختی

نظریه‌های مبتنی بر اصلاح و درمان تا مدت‌ها مورد حمایت جرم‌شناسان قرار داشتند، اما بررسی نرخ جرم و افزایش جمعیت کیفری زندان‌ها، این نحوه نگرش به مجازات را با انتقادهایی مواجه نمود. برخی از مهم‌ترین این نقدها در ادامه ارائه می‌شود.

۲-۱-۱. عدم کارایی مجازات‌های مبتنی بر اصلاح و درمان

در دهه ۱۹۸۰ میلادی، انتقادهای شدیدی به نظریه‌های بازپروری و آثار آن، از سوی برخی از پژوهش‌گران و جرم‌شناسان، به ویژه در آمریکا مطرح شد. منتقدان، اقدام‌های مبتنی بر اصلاح مجرمان را به عدم کارایی در برابر تکرار جرم و حتی بهره‌کشی از مجرم، بدون رعایت حقوق دفاعی او متهم کردند. یکی از نقدهای وارده این است که «تبدیل مجرم به یک انسان خوب، از طریق از بین بردن تمایل وی به ارتکاب جرم، مستلزم ایجاد تغییر در شخصیت اوست. آیا از نظر موازین حقوق بشری، ما حق تغییر شخصیت یک انسان را بدون جلب رضایت وی داریم؟» (میرمحمدصادقی، ۱۴۰۱: ۴۵) به قول دو پژوهش‌گر به نام‌های موریس^۲ و هاوکینز^۳ در سال ۱۹۷۷ «ما باید از اقدام به بازسازی یک انسان با استفاده از زور بپرهیزیم» (کلارکسون، ۱۳۹۵: ۱۴۹).

انتقاد دیگر، احتمال منتهی شدن این راهکارها به بی‌عدالتی است. «برای مثال، اصلاح شدن مرتکب یک جرم سبک، شاید نیازمند زندانی شدن وی برای مدت طولانی باشد. از سوی دیگر، چه بسا مرتکب یک جرم سنگین پس از مدت اندکی، اصلاح و متنبه شود. در این صورت، مجرم اول را باید سال‌ها در زندان نگه داشت و مجرم دوم را پس از مدت اندکی آزاد کرد؛ که هر دو برخورد، غیر منصفانه

۱. در این زمینه رجوع کنید: شیعه‌زاده و دیگران ۱۴۰۲.

2. Morris

3. Hawkins

است» (میرمحمد صادقی، ۱۴۰۱: ۴۶).

از سوی دیگر، این‌که بتوان در اعمال مجازات‌های اصلاحی، ویژگی ناخوشایند بودن آن را حفظ نمود، کار دشواری است. چه بسا تعیین مستمری ماهانه برای یک سارق محکوم شده، وی را اصلاح نماید، اما ناخوشایند نبودن این واکنش باعث تشویق سایر سارقان بالقوه به ارتکاب سرقت با هدف بهره‌مند شدن از این واکنش خوشایند می‌شود (میرمحمدصادقی، ۱۴۰۱: ۴۷).

در ایالات متحده آمریکا عبارت «هیچ چیز عمل نمی‌کند»^۱ یا هیچ چیز کارساز نبوده است، بازگو کننده آن است که فقط بخش کوچکی از اقدام‌های اصلاحی و بازپرورانه بر کاهش تکرار جرم، تأثیر مثبت گذاشته است. ادعای پیامدگرایان در خصوص کارایی سیاست‌های اصلاح و درمان و تأثیر این سیاست‌ها بر کاهش میزان جرائم، غیر واقع‌بینانه و توأم با بزرگ‌نمایی است؛ زیرا از یک سو، نظام کیفری تنها با شمار محدودی از جمعیت بزه‌کاران در ارتباط است و سهم قابل توجهی از بزه‌کاری هم‌چنان به عنوان رقم سیاه، کشف نشده باقی می‌ماند. از سوی دیگر، روش‌های اصلاحی به صورت پیوسته و با شدت یکسان، در مورد بزه‌کاران اعمال نمی‌شود و عوامل متعدد اقتصادی و سیاسی، روند به‌کارگیری این روش‌ها را شدت و ضعف می‌بخشد؛ به‌ویژه که اجرای این روش‌ها تنها برای مدت زمانی که بزه‌کار در اختیار نظام عدالت کیفری قرار دارد، امکان‌پذیر است (Duff & Garland, 1994: 9).

آمار سازمان زندان‌ها نشان می‌دهد که سالانه به طور میانگین پانصد هزار نفر وارد زندان‌های سراسر کشور می‌شوند و درصدی از آنان سابقه نگهداری در کانون‌های اصلاح و تربیت را نیز داشته‌اند (جمشیدی، ۱۴۰۲: ۲۵). به دلیل این مشکلات، اقدامات اصلاحی و بازپرورانه با تردید و شکست مواجه است و مقبول افکار عمومی نمی‌افتد.

۲-۱. باز تولید اخلاقی

هدف اخلاقی مجازات با خصوصیات تاوان‌خواهی مرتبط است (اردبیلی، ۱۴۰۱: ۳۸). دلیل این‌که اکثریت قریب به اتفاق واکنش‌های اصلاحی، با وجودی که همان صورت کیفر را به خود می‌گیرند، باز مقبول افکار عمومی نمی‌افتند و آشکارا

1. Nothing works

در گفتمان سیاسی سیاست‌مداران به عنوان یک پاسخ قابل دفاع در برابر جرم پنهان می‌گردند، همین است. درواقع فایده‌گرایان با آرمان‌های اخلاقی به عنوان قواعدی برتر از قوانین اجتماعی مخالفت می‌کنند (موسوی و هداوند، ۱۴۰۳: ۲۹۱). این نگرش باعث کم‌رنگ شدن نقش اخلاقی مجازات می‌شود. هرگاه عکس‌العمل جامعه در برابر جرم، ناخوشایند^۱ و نامطلوب^۲ نباشد، نمی‌تواند پیام سرزنش‌آمیز بودن را به مجرم منتقل کند و توصیف آن تحت عنوان مجازات بی‌معنی خواهد بود. حتی در الگوی «بیشینه‌خواه»^۳ عدالت ترمیمی نیز عدالت کیفری سنتی در حل و فصل مسائل ناشی از ارتکاب جرم پذیرفته شده است^۴ (پرادل، ۱۴۰۲: ۷).

بر این اساس، توجه به استعاره استحقاقی به مثابه احساسات تنبیهی، به عنوان توجیهی قابل اتکا برای مجازات به کار می‌رود (رستمی، ۱۳۹۳: ۴۸۱). این استعاره به منزله توجیه عقلانی بخشیدن به ادراک شهودی اجتماع در خصوص جرم و واکنش در برابر آن است (جوان‌جعفری و ساداتی، ۱۳۹۴: ۱۰۰). این توجیه عقلانی، در نظریات نوین «بازی منصفانه-مزیت غیر منصفانه» نامیده می‌شود.^۵ تقریر مذکور بر این فرض مبتنی است که اساس تشکیل و بقای جامعه بر هم‌یاری و توافق است. افراد با ورود به جامعه از مزایای این هم‌یاری بهره می‌برند و مکلفند در قبال مزیت کسب شده، با تبعیت از قواعد، سهمی در تأمین نظم اجتماعی داشته باشند؛ درست مثل یک مسابقه ورزشی که افراد باید با رعایت قواعد بازی در پی برد باشند. اگر کسانی بدون رعایت قواعد بازی ببرند، مجازات وارد عمل می‌شود تا از قربانی شدن تابعان قواعد به دست ناقضانی که بدون بلیت سوار شده‌اند جلوگیری کند (صابری، ۱۳۹۳: ۱۵۵).

بدین ترتیب مجازات از آن رو قابل توجیه است که بیان‌گر احساس تنفر

1. Unpleasant

2. Undesirable

3. Maximalist model

۴. درون جنبش عدالت ترمیمی، دو گرایش یا دو مدل عمده از هم تفکیک می‌شوند. طرفداران رویکرد نخست که به مدل «ناب‌خواه» یا «بنیادگر» شهرت یافته است، معتقدند که عدالت ترمیمی به تدریج جای نظام عدالت کیفری سنتی را خواهد گرفت؛ در حالی که رویکرد دوم که مدل «بیشینه‌خواه» نام گرفته است، عدالت ترمیمی را در کنار یا در قالب عدالت کیفری سنتی، همراه با القای اصول ترمیمی به آن برای حل و فصل مسائل ناشی از جرم می‌پذیرد.

5. Fair Play – Unfair Advantages

شهروندان در برابر ناقضان قانون است. این دیدگاه بر خلاف تصور پیامدگرایان، مجازات را نه تنها دارای قبح ذاتی نمی‌داند، بلکه حسن ذاتی نیز برای آن قائل است. به همین دلیل، همواره باید ارتباطی منطقی میان توجیه کیفر و درک شهودی اجتماع از جرم و مجازات برقرار ساخت. ذهن‌های سالم و متعارف، پیوسته منبعی قابل اتکا برای بیان فهم شهروندان از رسالت واکنش‌های کیفری می‌باشند (Duff, 2001: 24) و هیچ‌گاه نمی‌توان درک این اذهان را در سیاست‌گذاری کیفری نادیده گرفت؛ زیرا آنچه از این نادیده انگاری حاصل می‌شود، عدم حتمیت و قطعیت در صدور حکم و روی آوری عموم به انتقام شخصی و راهکارهای عرفی و منطقه‌ای در قبال جرم است.

فرض بگیریم برای فعلی مانند تعرض و ایجاد مزاحمت برای اطفال یا زنان موضوع ماده ۶۱۹ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵، مجازات حبس دو تا شش ماه و تا هفتاد و چهار ضربه شلاق تعیین شده است. از سویی بزه‌دیدگان این جرم برای حفظ امنیت خود هنگام تردد در مکان‌های عمومی، خواهان برخورد قاطع دادگاه با مجرمان هستند؛ از سوی دیگر قانون‌گذار مطابق ماده ۴۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، با بهره‌گیری از نهادهای معافیت از مجازات و در راستای کاهش جمعیت کیفری زندان‌ها به قاضی اختیار می‌دهد که پس از احراز مجرمیت متهم، در صورت وجود شرایطی، صدور حکم را به تعویق بیندازد. تضاد این دو معیار ممکن است پیامدهایی نظیر سردرگمی قضات به هنگام صدور رأی، عدم تمایل شهروندان به اعلام جرم، احساس ناامنی و انتقام‌گیری شخصی را در بر داشته باشد و نه تنها هدف کاهش جرم را محقق نکند، بلکه زمینه را برای افزایش جرائم جدید فراهم آورد.

بر این اساس، برخی سزاگرایان با تکیه بر دو مفهوم خشم از جرم و نیز سزاگرایی مبتنی بر نفرت، به بازتولید تعادل اخلاقی اندیشیده‌اند که در نتیجه ارتکاب جرم و کسب یک رفاه ناعادلانه مخدوش شده است. این فرایند بازتولید از طریق تحمیل رنج به بزه‌کار و بی اثر نمودن این رفاه، حاصل می‌گردد (صابری، ۱۳۹۳: ۱۵۵).

۳-۱. عوامل جامعه‌شناختی

بخش عمده‌ای از تمایل به سزاگرایی، نشأت گرفته از ملاحظات اقتصادی «دولت رفاه» و سیاست‌های اصلاح و درمان بوده است. در الگوی دولت رفاه، بزه‌کار به عنوان یک شهروند عادی که نارسایی‌های اقتصادی و اجتماعی، وی را به سوی ارتکاب جرم سوق داده است، شایسته و نیازمند حمایت تلقی می‌شود؛ بنابراین تدابیر اصلاحی و بازپروری با هزینه زیاد صرف آموزش، ترک اعتیاد و فقرزدایی از بزه‌کاران می‌شود تا با تغییر در باورهای اخلاقی و بازاجتماعی کردن این افراد، از تکرار جرم جلوگیری به عمل آید (جوان‌جعفری و ساداتی، ۱۳۹۴: ۹۰)، اما در دهه‌های پایانی قرن بیستم و ظهور بحران‌های متعدد اقتصادی مسأله «اضافه بار مسؤولیت» در شمار مهم‌ترین مشکلات دولت رفاه دانسته شد؛ بدین معنی که دولت بیش از آنچه باید، در قبال شهروندان تعهدات اقتصادی و اجتماعی پذیرفته است (طاهری، ۱۳۹۲: ۶۳). نتیجه این فرایند، نهایتاً به تغییر الگوی واکنش از «رفاه‌محوری» به «امنیت‌محوری» انجامید که خود نشأت گرفته از برخی مؤلفه‌های اجتماعی بود. در ادامه به بررسی این موارد می‌پردازیم.

۳-۱-۱. احساس ناامنی

با وجود اعمال راهکارهای اصلاحی در زندان‌ها، از اوایل دهه ۱۹۸۰ میلادی، افزایش نرخ بزه‌کاری منجر به ایجاد بی‌اعتمادی و حس ناامنی فزاینده در میان جوامع شد و این امر تقاضای مردم برای بازگشت به مجازات‌های شدید را به دنبال آورد. کنفرانس اروپایی و آمریکای شمالی که در تاریخ ۱۰ تا ۱۳ اکتبر ۱۹۸۹ درباره امنیت و پیش‌گیری از بزه‌کاری در محیط شهری، در مونترال کانادا برگزار شد، در خصوص ترس از بزه‌کاری اعلام کرده است: «ترس از بزه‌کاری، مشکلی برای شهروندان به ویژه زنان و افراد سال‌خورده به شمار می‌رود و این مسأله، مشکلی واقعی است»^۱. هر اندازه تصور میزان بی‌نظمی اجتماعی توسط افراد در یک جامعه بیشتر باشد، میزان ترس آنان از جرم نیز بیشتر می‌شود. این که در خیابان‌ها و محل‌های مسکونی رفتارهایی مشاهده شود که تداعی کننده بی‌نظمی در ذهن ساکنان آن محله

1. U. S. Department of justice national institute of justice. 15 December 1989. Pp 46 - 55

شود، احساس ناامنی را در آن‌ها تشدید می‌کند و ساکنان آن منطقه، خود را در وضعیتی تصور می‌کنند که هر لحظه امکان دارد مورد بزه واقع شوند. این وضعیت به افزایش ترس از جرم در بین شهروندان منجر می‌گردد. به عقیده ویلسون^۱ و کلینگ^۲ احساس ناامنی تنها به دلیل جرائم خشونت‌آمیز نیست، بلکه نابهنجاری‌ها و رفتارهای اخلال‌گرانه چون اعتیاد و ولگردی عامل اصلی ترس و احساس ناامنی اجتماعی است و به نوبه خود، زمینه رواج و گسترش جرائم را نیز فراهم می‌آورند (Gault, 2008: 737).

انباشت کوچکی از رفتارهای اخلال‌گر به مستعد کردن محله برای شکل‌گیری جرائم جدیدتر نظیر سرقت و ضرب و شتم منجر می‌شود که خود، بی‌نظمی رفتاری را تأیید و آن را بازتولید می‌کند (Muniz, 2012: 5). این یافته‌ها با نتایج تحقیقات صورت گرفته در داخل و خارج از کشور که اثر بی‌نظمی اجتماعی تصویری را بر ترس از جرم سنجیده‌اند هم‌سو و مؤید آن‌هاست.^۳

هر چقدر در یک جامعه بی‌نظمی‌های محیطی بیشتر باشد، بر ترس ساکنان آن محله از جرم افزوده خواهد شد. این بی‌نظمی‌ها شامل ساختمان‌های متروکه، پنجره‌های شکسته و چراغ‌های نیم‌سوز در خیابان و پس‌رفت مناظر و چشم‌اندازهای شهری مانند دیوارنویسی و تلنبار شدن زباله در خیابان‌هاست. بی‌نظمی محیطی و ترس از جرم به طور قوی با یکدیگر هم‌بسته هستند و در جایی که بی‌نظمی در سطح بالایی وجود داشته باشد، افراد احساس امنیت ندارند و ترس از جرم بیشتر می‌شود (kohm, 2009: 11).

افرادی که خود را در مجموعه‌ای از حوادث گرفتار می‌بینند، دچار احساس عجز می‌گردند و توانایی آن‌ها برای دفاع از خود تحلیل می‌رود. برای ساکنان بی‌نظمی و جرم ابتدا منجر به عقب‌نشینی از اجتماع و سپس منتهی به ایجاد نگرانی و ترس می‌شود (Gault, 2008: 738). در چنین شرایطی، مجرمان به این مناطق هجوم می‌آورند و فرصت ارتکاب جرم پیدا می‌کنند و این به نوبه خود، ترس از جرم را

1. James Wilson

2. George Kelling

۳. به منظور مطالعه بیشتر و تحلیل نتایج به دست آمده از تحلیل جامعه آماری، رجوع کنید به: Swatt & et al, 2013. May & et al, 2010. McCrea & et al, 2005.

افزایش می‌دهد.

در چنین موقعیت‌های ناگواری که عقل آدمی نمی‌تواند آن را تحلیل کند، انسان باید به وسایلی قدرتمند دست یازد و قدرت حاکم در زمره این وسایل است (شیعه‌زاده و دیگران، ۱۴۰۲: ۲۷۷)؛ بنابراین خواست جامعه از قوای حکومتی که ابزار و نیروی مقابله با این نابهنجاری‌ها را دارد افزون می‌گردد و توسل به زور و برخورد خشن با جرائم به یک مطالبه عمومی تبدیل می‌شود.

۲-۳-۱. نقد دولت رفاه و تئوری هوپج و چماق

دولت‌های محافظه‌کار با طرح این دلیل که نیاز اولیه اجتماع، تأمین امنیت در برابر بزه‌کاران است و این نیاز باید از طریق تحمیل سیاست کیفری سخت‌گیرانه تحقق یابد، سیاست‌های پرهزینه اصلاح و درمان را مردود دانسته و سزاگرایی و دیگر الگوهای تحمیل مجازات را جایگزین آن‌ها نموده‌اند. سیاست‌های کیفری سخت‌گیرانه‌ای مانند تسامح صفر^۱ و قانون سه ضربه^۲ در دهه‌های اخیر، نمونه‌هایی از این نگرش قانون‌گذاران غربی است. یکی از دلایل عمده این تغییر جهت این بود که در راستای اندیشه‌های اصلاحی، دولت‌ها موظف بودند تا تمامی امکانات رفاهی برای شهروندان را به منظور ریشه‌کنی زمینه‌های ایجاد جرم فراهم کنند. رئیس جمهور دموکرات آمریکا در هشتم ژانویه ۱۹۶۴ میلادی با اشاره به سیاست جنگ با فقر، از ضرورت «جنگ مطلق در برابر فقر»^۳ سخن به میان آورد و اعلام کرد: «هدف ما نه تنها تسکین اثرات فقر، بلکه ریشه‌کنی و پیش‌گیری از آن است». وی در تدوین این سیاست‌ها با تأثیرپذیری از جان کینز^۴ اقتصاد دان انگلیسی، الگوی اقتصادی دولت رفاه را در آمریکا پیاده کرد.

در اندیشه دولت رفاه، بزه‌کاری محصول کارکرد نامناسب نهادهای اجتماعی بوده و دولت موظف است تا با صرف هزینه‌های لازم هرچند بسیار هنگفت، زمینه را برای اصلاح و بازپروری مجرم فراهم آورد (جوان جعفری و ساداتی، ۱۳۹۴: ۹۰). تخصیص بخش قابل توجهی از بودجه سالانه هر کشور صرف ساخت و توسعه

1. Zero Tolerance
2. Three Strikes Law
3. Unconditional war on poverty
4. John Maynard Keynes

زندان‌ها، مراقبت‌های پس از آزادی، تعلیق مراقبتی، خدمات آموزشی و اشتغال‌زایی بزه‌کاران می‌شد. دولت رفاه بر خلاف دولت لیبرال، خواهان مداخله حداکثری در امور اقتصادی و اجتماعی بود تا بتواند با در دست گرفتن کنترل بازار و باز توزیع منابع و امکانات جامعه، از طریق ابزارهایی همچون افزایش مالیات و بیمه‌های اجتماعی، کشورها را از بحران‌های مالی، خارج و شکاف‌های طبقاتی را به حداقل ممکن برساند (طاهری، ۱۳۹۲: ۵۵). در رویکرد دولت رفاه، جامعه باید نسبت به انجام اصلاحات در نهادهای خود به منظور رفع کمبودها اقدام کند و زمینه شکل‌گیری گرایش‌های مجرمانه و فرصت بزه‌کاری را از میان ببرد.

اتخاذ سیاست جنگ با فقر، ریشه در جریان توسعه سیاسی بلندمدت دموکرات‌ها دارد که از زمان فرانکلین روزولت^۱ و در قالب سیاست‌های موسوم به «نیودیل»^۲ آغاز شد. با اجرای سیاست‌های نیودیل، دموکرات‌ها برای ایجاد ساختار سیاسی که حداقل امنیت اقتصادی را برای همه آمریکایی‌ها تضمین کند، تلاش کردند. قانون تأمین اجتماعی که در سال ۱۹۳۵ به تصویب رسید، هسته دولت رفاه چندلایه‌ای را ایجاد کرد که تا اواخر قرن بیستم در این کشور اجرا می‌شد.

در پی این اقدامات، بخش قابل توجهی از بودجه سالانه کشورها صرف بهبود روش‌های اصلاحی بزه‌کاران می‌شد. نتیجه بدیهی چنین فرایندی، کاستن از سطح خدمات عمومی بود. با روی کار آمدن رونالد ریگان^۳ در ایالات متحده، رویکرد حمایتی در قالب دولت رفاه جای خود را به رویکرد بدنام کردن فقرا داد. از این زمان به بعد یعنی پس از ۱۹۸۰، صرف هزینه در سیستم خدمات رفاهی، اتلاف منابع دولتی تلقی می‌شد و به گروه‌های نابرخوردار، برچسب توده‌های شرور زده می‌شد. در این زمان، عموم مردم از رویکردی با عنوان «هویج و چماق»^۴ پشتیبانی می‌کردند.

1. Franklin Delano Roosevelt

2. New Deal

3. Ronald Wilson Reagan

۴. Carrot & Stick: این اصطلاح برای تبیین سیاستی به کار می‌رود که تشویق را برای رفتار خوب و تنبیه را برای رفتار بد به کار می‌برد. برای مطالعه بیشتر در این زمینه رجوع کنید :

Carrot or stick ? Punishment may guide behavior more effectively than rewards. Washington University school. May 2015

The carrot or the stick: Rewards Punishment and Corporation. James Andreoni & William Harbaugh. The American Economic Review 2003 . p. 893

در یک نمونه کاملاً واضح از سیاست نفی کرامت انسانی از فقرا، جان میکا^۱ نماینده جمهوری خواه آمریکا بیان داشت که: «به تمساح ها غذا ندهید». منظور وی آن بود که کمک به فقرا، جز افزوده شدن به مجرمان بالقوه نتیجه دیگری ندارد (Gustafson, 2011: 61). به این لحاظ، این دیدگاه حق بر اصلاح بزه کار را مردود دانسته و او را شایسته صرف درآمدهای عمومی نمی داند و معتقد است که دولت باید با کنترل و مجازات، جامعه را از آسیب های ناشی از حضور مجرمان مصونیت بخشد.

۲. پیامدها

برخی منتقدان سزاگرایی کوشیده اند تا با تکیه بر مبنای شهودی این استعاره، آن را توجیهی غیر عقلانی جلوه دهند (Duff, 2001: 24)؛ به نقل از جوان جعفری و ساداتی، ۱۳۹۴: ۱۰۰؛ این در حالی است که منطق سزاگرا از هر مبنای دیگری در فلسفه مجازات به آرمان اخلاقی عدالت نزدیک تر است؛ زیرا در این تفکر هیچ زمینه ای برای مجازات بی گناهان آن گونه که در اندیشه پیامدگرا مشاهده می شود^۲ وجود ندارد و پیوسته بر اجرای مجازاتی برابر و متناسب با جرم ارتكابی تأکید می شود. تأثیرپذیری مجازات از اجتماع، نه تنها یک توجیه عقلانی، بلکه یک ضرورت است. مجازات، نهادی است که متعاقب زندگی اجتماعی شکل می گیرد و افراد با پذیرش قرارداد اجتماعی، طی یک روند «خودخواسته» این نهاد را پذیرفته اند. آنچه در این میان توجیهی غیر عقلانی می نماید، فاصله گیری مجازات از مطالبات جامعه است. لکن به منظور هم سویی بیشتر مطالبه جامعه با زیرساخت های علمی، باید نکاتی در عرصه عملی کیفرگذاری مورد نظر قرار گیرد که به چند نمونه از آنها اشاره می کنیم.

1. John Mica

۲. یکی از انتقادهای عمده به رویکردهای فایده گرایی، مجازات افراد بی گناه و در نتیجه منجر شدن آن به بی عدالتی است. هرگاه مجازات را بر مبنای ایجاد ترس در مجرم خاص یا سایر مجرمان بالقوه توجیه کنیم، آن گاه مجازات اشخاص بی گناه، صغیر و مجنون یا تعیین مجازات سنگین برای کسی که جرم سبکی انجام داده است هم به دلیل این که چنین مجازاتی درس عبرتی برای او یا دیگران خواهد شد، قابل توجیه است. علاوه بر این، تبدیل مجرم به یک انسان خوب و اصلاح رفتار او از طریق از بین بردن تمایل وی به ارتکاب جرم، مستلزم ایجاد در تغییر شخصیت او است. آیا ما حق استفاده از هر وسیله ای مثل جراحی بر روی مغز فرد یا وارد کردن شوک الکتریکی یا خوراندن داروها و مواد خاص به او را داریم و تا چه اندازه می توانیم این نوع درمان را ادامه دهیم؟ (میر محمد صادقی، ۱۴۰۱: ۴۳ و ۴۵)

۲-۱. توجه به کارکردهای اجتماعی کیفر

سزاگرایان بر این باورند که صرف استحقاق مجرمانه، توجیه کافی برای تحمیل واکنش‌های کیفری خواهد بود، اما برخی صاحب‌نظران معتقدند: «یکی از موضوعاتی که در نظریه‌های مجازات نادیده گرفته می‌شود، تفکیک میان توجیه مجازات و هدف از اجرای آن است» (میرمحمدصادقی، ۱۴۰۱: ۵۰). توجیه مجازات تنها مبنای حق محکوم نمودن متهم قرار می‌گیرد که بی‌تردید ریشه در استحقاق فرد برای این محکومیت دارد، اما هدف مجازات می‌تواند بسته به شرایط وقوع جرم و پیامدهای آن متغیر باشد. هر گاه بحث توجیه مجازات یعنی یافتن پاسخ این سؤال که جامعه در چه صورتی حق مجازات کردن یک مجرم را دارد مطرح باشد، به نظر می‌رسد پاسخ را باید در نظریه استحقاقی یا سزاگرایانه یافت. مجرم مجازات می‌شود چون جرمی انجام داده که او را سزاوار مجازات کرده است. یعنی مجازات سزای رفتار ناپسند اوست، اما وقتی سخن از انتخاب مجازات خاص برای مجرم از سوی قانون‌گذار یا قاضی به میان می‌آید، اهداف متعددی ممکن است در نظر گرفته شود مثل اصلاح، ارباب، تشفی خاطر قربانی، جبران زیان‌های وارده به بزه‌دیده و نظایر آن‌ها (میرمحمدصادقی، ۱۴۰۱: ۵۱).

این اهداف در بستر عملی، گاه از مرزهای جرم‌شناختی نیز عبور نموده و کارکردهای جامعه‌شناختی پیدا می‌کنند. «اگر نهادی در جامعه‌ای کارکرد نداشته باشد یا شکل نمی‌گیرد و یا به تدریج از بین رفته و فراموش می‌شود» (جوان‌جعفری و ساداتی، ۱۳۹۴: ۱۵۶). اگر مجازات بخش جدایی‌ناپذیر حیات اجتماعی انسان است باید کارکردی هم داشته باشد. به عنوان مثال، چه تفاوتی می‌توان میان پرداخت مالیات و جزای نقدی قائل شد؟ (Duff & Garland 1994: 14) با وجود این‌که در هر دو نهاد، انسان ملزم به پرداخت میزانی از اموال خود می‌باشد، وصف ناخوشایندی در جزای نقدی بسیار بیشتر از پرداخت مالیات است. این تفاوت به دلیل وجود مؤلفه‌ای است که نویسندگان از آن با عنوان محکومیت اجتماعی یاد می‌کنند. محکومیت اجتماعی به عنوان یک ویژگی ذاتی مجازات، آن را از سایر اقدامات قانونی مشابه متمایز می‌سازد. این ویژگی بیان‌گر آن است که مجموعه‌ای از ارزش‌ها و منافع در جامعه وجود دارد که هرگونه کنش و اقدامی علیه آن‌ها می‌تواند واکنش سرکوب‌گرانه‌ای از طرف جامعه

و نهادهایی که جامعه را نمایندگی می‌کنند به همراه داشته باشد. واکنش اجتماعی مذکور با طرح پیشین و با نگاه به هدف خاصی صورت نمی‌یابد، بلکه واکنشی احساسی و روانی است که بر اثر تهاجم به یک عضو جامعه و یا یک مجموعه باورهای مشترک ایجاد می‌شود. بر این اساس، وضع مجازات‌های مدارامحور در مجموعه قوانین کیفری باید تا دامنه‌ای باشد که کارکرد محکومیت اجتماعی از آن محو نشود؛ در غیر این صورت، به دلیل عدم نقش اجتماعی، نمی‌توان دوام آن مجازات را در متون قانونی یک کشور انتظار داشت.

۲-۲. محدود نمودن موارد سقوط مجازات

در رویکرد سزادهی بر مبنای الزام اخلاقی، مجرم باید از راه مجازات، آنچه را که شایسته است دریافت نماید و این هدف با وجود نهادهایی مانند تخفیف مجازات، تعویق صدور حکم، تعلیق اجرای مجازات و مرور زمان در سیستم کیفری محقق نمی‌شود؛ به ویژه این که قانون‌گذار در ماده ۳۹ قانون مجازات اسلامی مقرر نموده است: «در جرائم تعزیری درجه‌های هفت و هشت (حبس‌های نود و یک روز تا شش ماه و حبس‌های تا سه ماه)، در صورت احراز جهات تخفیف، چنانچه دادگاه، پس از احراز مجرمیت تشخیص دهد که با عدم اجرای مجازات نیز مرتکب اصلاح می‌شود، در صورت فقدان سابقه کیفری مؤثر و گذشت شاکی و جبران ضرر و زیان یا برقراری ترتیبات اجرای آن، می‌تواند حکم به معافیت از کیفر صادر کند». هم‌چنین، در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ در مورد عوامل رافع مسؤولیت کیفری، ارکان جرم محقق شده است، اما مجازات به عنوان امر سلبی ثانویه برای زدودن آثار آن، در نظر گرفته نشده است؛ لذا جرم در عالم واقع بدون پاسخ باقی می‌ماند که با مبنای فکری سزاگرایی سازگاری ندارد؛ این در حالی است که در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ پذیرش علل موجهه (اسباب اباحه)، وصف مجرمانه را از فعل ارتكابی می‌زدود؛^۱ انگار در عالم واقع جرمی به وقوع نپیوسته که احتیاج به مجازات داشته باشد و این امر به منطق فیلسوفان سزاگرا نزدیک‌تر بود.

در منطق سزاگرایی، ترمیم آسیب وارد شده به بزه‌کار بیش از آسیب وارد شده به بزه‌دیده اهمیت دارد. مجازات برای بزه‌کار مانند دارویی است که ذهن بیمار او را

۱. مواد ۵۶ و ۵۹ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰

درمان می‌کند و آلودگی‌ها را از او می‌زداید (اثیمی، ۱۳۹۶: ۱۳۴). صرف‌نظر نمودن از این درمان، همانند این است که شخص بیمار را به حال خود رها کنیم. جرم‌شناسی پس‌اپست مدرنیسم نیز در انتقاد به راهکارهای اصلاح و درمان، معتقد به مجازات محکومان در جرائم کیفری است. طبق این نظریه، «مجرمین سزاوار مجازات هستند؛ مجازات یا باید آن‌ها را تهدید کند یا سایر اعضای جامعه را از ارتکاب اعمال کیفری در آینده باز دارد یا باید تمایل جامعه به انتقام را اقناع نماید» (زارعی شریف و پورباقی، ۱۴۰۳: ۴۹)؛ بنابراین معافیت از کیفر پس از احراز مجرمیت، آن‌گونه که در ماده مذکور مورد اشاره قرار گرفته است، با معیارهای سزاگرایی مغایرت دارد. سایر مؤلفه‌های سقوط مجازات مانند عفو، مرور زمان و اعمال مجازات‌های جایگزین حبس نیز باید با مذاقه فراوان در مورد مجازات‌هایی که با اهداف سزادهی وضع شده‌اند اعمال شود. این مذاقه به ویژه در مورد جرائمی که دارای جنبه خصوصی هستند و شاکی از حق خود گذشت ننموده است باید بیش از پیش مورد نظر قرار گیرد. ساده‌انگاری این موضوع و عدم اقناع حس واکنش‌خواهی بزه‌دیده، می‌تواند آثار زیان‌باری چون روی‌آوری به انتقام‌گیری شخصی به دنبال داشته باشد که زمینه‌ساز افزایش آمار جرائم و حس ناامنی در جامعه است.

۳-۲. پرهیز از هیجانات مقطعی

عوام‌گرایی کیفری بدون شک ریشه در نفس پوپولیسم دارد و منظور از آن، نوع خاصی از سیاست‌گذاری در عرصه کیفری است که بر ورود افکار عمومی در سراسر نظام عدالت کیفری تأکید می‌ورزد. بسیاری از جرم‌شناسان استدلال می‌کنند که رسانه‌ها با جنجال آفرینی و ایجاد حس ناامنی، سخت‌گیری کیفری را یک مطالبه عمومی مطرح می‌کنند و از این راه، جایگاه ویژه‌ای برای مداخله مردم در امر سیاست‌گذاری کیفری می‌گشایند (مقدسی و فرجیها، ۱۳۹۲: ۱۰۹)، اما همان‌گونه که ذکر شد، باید میان غلیان‌های مقطعی و درک اخلاقی اجتماع از بزه‌کاری تفکیک قائل شد. این مفهوم در تقریرات حقوقی معاصر «سودگرایی ترجیحی» نامیده می‌شود (حسینی سورکی، ۱۳۸۴: ۳۱۰)؛ به این معنی که نباید مطلق امیال انسان را به حساب آورد و در پی برآورده ساختن آن‌ها بود، بلکه باید در پی برآوردن امیال آگاهانه و ترجیحات، آن هم به صورت محتاطانه باشیم.

سیاست‌های عوام گرایانه عمدتاً پس از حوادثی که افکار عمومی را جریحه دار نموده، به سرعت شکل می‌گیرند و بدون اطلاعات دقیق و معتبر، در مورد ابعاد مختلف پدیده بزه و مداخلات پیشین و پسین تاثیرگذار بر روی آن و برطرف کردن ریشه‌ای و بنیادین زمینه‌های وقوع جرم، در صدد حل مقطعی و تسکین آسان و فوری این مسأله برآمده و نظام عدالت کیفری را با سرعت به سمت ذائقه و خواست عمومی که زندگی در یک جامعه آرام و عاری از خطاست سوق می‌دهند. به همین دلیل، دولت‌ها گاه در جایگاه اثبات مقبولیت خود، هم‌راستا با هیجانات مقطعی که عامه مردم در پی وقوع جرم از خود بروز می‌دهند، صرف نظر از زمینه‌های افزایش بزه و بزه‌کاری در جامعه، به تسکین موقت آن پرداخته که نتیجه این امر، افزایش مجازات‌های شدیدی همچون اعدام و نیز سیر صعودی جمعیت زندان‌ها است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

برآمد

۱- ما حاصل این پژوهش، تمایل به انتقام‌خواهی را به صورت یک گزینه اولیه در افراد ثابت کرد. این تمایل خواه به همان شکل اولیه بروز یابد و خواه با سایر مؤلفه‌های محیطی ترکیب شود، هیچ‌گاه نمی‌تواند در سیاست کیفری یک کشور نادیده گرفته شود. با مطالعه مجازات و بررسی‌هایی که بر روی بعضی از گونه‌های حیوانات انجام شده است، معلوم شد که این نهاد ساخته دست بشر نیست، بلکه از بدو خلقت در نهاد آدمی نهفته بوده است.

۲- تلفیق مبانی شهودی و محاسبه‌گر در ذهن انسان، با تئوری مک دونالدیزه شدن مجازات مقایسه می‌شود. آن‌گونه که بررسی شد، پیش‌بینی پذیری و سرعت در کنترل رفتارهای نابهنجار در تئوری مک دونالدیزه شدن، بر سایر مؤلفه‌ها تقدم پیدا می‌کند؛ بنابراین مجازات در هر برهه‌ای از زمان و در هر قشری از جامعه، به عنوان یک پاسخ قدرتمند در مقابل مجرم ضرورت می‌یابد.

۳- پاسخ به جرم باید دارای اهداف عملی و کارکردهای اجتماعی نیز باشد تا بتواند در طول زمان تداوم یابد. هرگاه این پاسخ ناخوشایند و نامطلوب نباشد، بازگوکننده محکومیت اجتماعی نیست و توصیف آن به عنوان مجازات، بی‌معنی خواهد بود. دلیل این‌که مجازات‌های جایگزین حبس با وجود فوایدی مثل بهره‌گیری از نیروی کار افراد، دوری از آثار سوء زندان و هنجارمند نمودن مجرم، همچنان مقبول افکار عمومی نمی‌افتد، عدم توجه به نقش اجتماعی مجازات و بازایجاد توازن اخلاقی است.

۴- هجمه‌هایی که به صرف هزینه برای اقدامات حمایتی بزه‌کاران بالقوه به دولت‌های رفاه وارد شد و طرح تئوری‌هایی مانند «هویج و چماق» و شعارهایی مانند «به تمساح‌ها غذا ندهید»، حاکی از حس واکنش‌خواهی جامعه است. این موضوع به عنوان یکی از زمینه‌های مؤثر در ظهور رویکردهای نفی مدارا شناخته می‌شود؛ بنابراین سیاست‌های عوام‌گرایانه را نمی‌توان توجیهی غیر واقعی برای بازگشت به کیفر دانست.

۵- منظور از ادراک جمعی جامعه، غلیان‌های آنی و مقطعی لجام‌گسیخته نیست، بلکه تجربیاتی است که در خصوص یک موضوع در گذر زمان، تصویری

عقلانی از ماهیت موضوع و شیوه مواجهه با آن را ایجاد نموده است. این شیوه مواجهه، عوام‌گرایی را صرفاً به عنوان یک توجیه ظاهری مطرح نمی‌کند، بلکه توجه به کارکردهای اجتماعی کیفر را با تکیه بر اصول مبتنی بر اخلاق، ملحوظ می‌دارد.



فهرست منابع

الف. فارسی

- * آشوری، محمد (۱۳۹۸)، جایگزین‌های زندان یا مجازات‌های بینابین، چاپ نخست، تهران: جهش.
- * آقای، مجید (۱۳۸۶)، مکاتب کیفری، چاپ نخست، تهران: خرسندی.
- * آنسل، مارک (۱۴۰۱)، دفاع اجتماعی، برگردان: محمد آشوری و علی حسین نجفی ابرندآبادی، چاپ ششم، تهران: مجد.
- * اثیمی، حمیدرضا (۱۳۹۶)، ماهیت جرم و توجیه مجازات در فلسفه افلاطون، تهران: میزان.
- * اردبیلی، محمدعلی (۱۴۰۱)، حقوق جزای عمومی، جلد نخست، چاپ هفتاد و یکم، تهران: میزان.
- * امیدی، جلیل (۱۳۸۳)، مقدمه‌ای بر تاریخ حقوق، چاپ نخست، تهران: احسان.
- * امین، سیدحسن (۱۴۰۱)، تاریخ حقوق ایران، چاپ چهارم، تهران: دایره المعارف ایران‌شناسی.
- * بادامچی، حسین (۱۳۸۲)، آغاز قانونگذاری، چاپ نخست، تهران: طرح نو.
- * بکاریا، سزار (۱۴۰۰)، جرائم و مجازات‌ها، برگردان: محمدعلی اردبیلی، چاپ دهم، تهران: میزان.
- * بولک، برنار (۱۴۰۰)، کیفرشناسی، برگردان: علی حسین نجفی ابرندآبادی، چاپ هشتم، تهران: مجد.
- * تبیت، مارک (۱۳۸۴)، فلسفه حقوق، برگردان: حسن رضایی خاوری، مشهد: دانشگاه علوم اسلامی رضوی.
- * پرادل، ژان (۱۴۰۲)، تاریخ اندیشه‌های کیفری، برگردان: علی حسین نجفی ابرندآبادی، تهران: سمت.
- * پرت، جان (۱۳۹۶)، مجازات و تمدن، برگردان: هانیه هژیرالساداتی، چاپ نخست، تهران: میزان.
- * جوان جعفری، عبدالرضا و ساداتی، سیدمحمدجواد (۱۳۹۴)، ماهیت فلسفی و جامعه‌شناختی کیفر (تأملی در چیستی و کارکردهای کیفر)، چاپ نخست، تهران:

میزان.

* جوان جعفری، عبدالرضا، ساداتی، سیدمحمدجواد (۱۳۹۰)، «از سزاگرایی کلاسیک تا سزاگرایی نوین (ارزیابی اندیشه سزاگرایی)»، آموزه‌های حقوق کیفری، شماره ۲.
* دورانت، ویل (۱۳۷۲)، تاریخ تمدن، برگردان: امیرحسین آریان‌پور و دیگران، چاپ دوم، تهران: انقلاب اسلامی.

* شمعی، محمد (۱۳۹۲)، درآمدی بر جرم‌انگاری و جرم‌زدایی، چاپ نخست، تهران: جنگل.

* شیکر، دیوید (۱۳۹۳)، مفهوم و ماهیت مجازات، برگردان: حسین آقایی جنت‌مکان، چاپ نخست، تهران: جنگل.

* صفاری، علی (۱۳۹۲)، مقالاتی در جرم‌شناسی و کیفرشناسی، چاپ دوم، تهران: جنگل.

* صابری، علیرضا (۱۳۹۳)، «قرائت‌های معاصر از سزاگرایی» مطالعات حقوق کیفری و جرم‌شناسی، تهران: دانشگاه تهران، دوره ۱، شماره ۱.

* علی‌اکبری، رستم (۱۴۰۱)، «گفتمان سیاست تسامح صفر در نظام کیفری ایران، بسترها و زمینه‌ها»، تمدن حقوقی، دوره ۵، شماره ۱۱.

* غلامی، حسین (۱۴۰۱)، کیفرشناسی (کلیات و مبانی پاسخ‌شناسی جرم)، تهران: میزان.

* کانت، ایمانوئل، (۱۴۰۱)، درس‌های فلسفه اخلاق، برگردان: منوچهر صانعی دره‌بیدی، چاپ نهم، تهران: نقش و نگار.

* کاتینگهام، جان (۱۳۸۴)، «فلسفه مجازات»، برگردان: ابراهیم باطنی و محسن برهانی، مجله حقوق اسلامی.

* کلی، جان (۱۳۹۸)، تاریخ مختصر تئوری حقوقی در غرب، برگردان: محمد راسخ، چاپ دوم، تهران: نشر نی.

* گلدوزیان، ایرج (۱۴۰۱)، بایسته‌های حقوق جزای عمومی، چاپ بیست و پنجم، تهران: میزان.

* لازرژ، کریستین (۱۴۰۱)، درآمدی بر سیاست جنایی، برگردان: علی حسین نجفی ابرندآبادی، چاپ دهم، تهران: میزان.

- * میر محمد صادقی، حسین (۱۳۹۳)، جرائم علیه امنیت و آسایش عمومی، چاپ بیست و دوم، تهران: میزان
- * میرمحمد صادقی، حسین (۱۴۰۱)، حقوق جزای عمومی ۳ (واکنش اجتماعی در برابر جرم)، چاپ نخست، تهران: دادگستر.
- * میرمحمد صادقی، حسین (۱۴۰۱)، حقوق جزای بین‌الملل، چاپ هفتم، تهران: میزان.
- * محمد غفوری، محمدرضا (۱۳۹۵)، فلسفه مجازات در نظم فتاوی ده استاد بزرگ فلسفه و حقوق کیفری، تهران: آوا.
- * هامپتن، جین (۱۳۸۴)، نظریه تعلیم اخلاقی مجازات، برگردان: حمید محبوبی، فقه و حقوق، سال دوم، شماره ۵.

ب. عربی

- * العوجی، مصطفی (۱۹۹۸م)، النظریه العامه للمجرمیه، بیروت: مؤسسه النوفل.

پ. انگلیسی

- * Bentham, Jeremy, **An introduction to the principles of morals and legislation**, Kitchener, 2000
- * Daggan , Netanel, **Contrasting judicial conceptions of imprisonment purposes in the supreme court of the US**. Vol 25, 2020
- * Dagger, Richard, **Playing Fair with punishment**, Ethics, Vol 103, 1993
- * Gault Sherman, Martha, **Do moral communities play a rol in criminal sentencing**, The Sociologicaal Quarterly, 2008
- * Gustafson, Karyn, **Public Assistance and the Criminalization of Poverty**, New York University press, 2011
- * Hegel, Georg Friedrich, **Outlines of the Philosophy of Right**, Oxford university press, 2008
- * Handerich, Ted, **Punishment the supposed justifications**. London. Pluto press, 2006

- * Haidt, Jonathan, **The Happiness hypothesis**, American psychological association. 2006
- * Muniz, Ana, **Disorderly community partners and broken windows policing**, Ethnography Journal, vol 13, Issue 3, 2012
- * Murphy, Jeffrie, **Does Kant have a theory of punishment?** Colombia law review, Vol 87, 1987
- * Kohm, Steven A, **Naming, Shaming and Criminal justice, Crime, Media**, Cultur Journal, Vol 5, Issue 2, 2009
- * Willem van Prooijen, Jan, **The Moral Punishment Instinct (perspectives on Justice and Morality)**, Oxford university press, 2018.

